آیا وجود یک دانای مطلق (علیم) ممکن است؟

یکی دیگر از استدلالات بیخدایان مثبتگرا بر نفی وجود خدا : آیا وجود یک دانای مطلق (علیم) ممکن است؟ میباشد:

> آیا وجود یک دانای مطلق (علیم) ممکن است؟
> فرمولاسیون
> ۱- محدود کردن دانش محال است.
> ۲- برای اینکه موجودی علیم باشد باید **دانش** را محدود کند.
> ۳- هیچ موجود علیمی نمیتواند وجود داشته باشد.
> ۴- خدا وجود ندارد

اساس مغالطه به بند دوم کلمه باید مربوطه میشود ، و به کلمه دانش در بند یک و دو توجه کنید ببینید بعدا چند جور معنی میشود.

بحث

> ایده اصلی این برهان از نظر ویتانشتاین (**Wittgenstein**) (۱) است که در کتاب تراکتاتوس (**Tractatus**) آورده است. او در آنجا گفته است، "کسی نمیتواند بر اندیشه نهایتی قرار دهد"، زیرا برای اینکه ما بتوانیم اینکار را بکنیم "باید بتوانیم به در دو طرف این نهایت را تفکر کنیم، یعنی باید بتوانیم فکر نکردنی را تفکر کنیم". (۲) آنچه من در این برهان به آن خواهم پرداخت این است که علیم (3) بودن دقیقاً به معنی این است که کسی بتواند اینکار را انجام دهد.

ملاحظه میکنید در ایده اصلی فقط صحبت از اندیشه و فکر است و در ایده فرعی تصریح میکند که علیم بودن دقیقا به همین معنی است که کسی این کار را (یعنی محدود کردن اندیشه و تفکر فکر نکردنی) بکند ، و حال آنکه واضح است که تفکر غیر از دانش است ، انسانها به وسیله تفکر به دانش و علم به حقائق نائل میشوند ، و علیم تفکر ندارد سابقه جهل ندارد ، و علاوه در [نوشتار قبلی](#) تفاوت علم شهودی را با علم شناختی و منطقی توضیح دادم.

>

> فرض کنیم X موجودی فرضی و علیم است، ، و فرض کنیم Y مجموعه کلیه واقعیتهایی (همان عباراتی که ویتنشتاین استفاده کرده) که جهان را تشکیل داده است، میباشد. برای اینکه X علیم باشد باید Y را در تمامیت آن بداند.

در نوشتار قبلی ثابت شد که چنین مجموعهای وجود ندارد و آنچه واقعیت دارد عضوهای بینهایی است که ممکن نیست نظریه مجموعهها آنها را صید کند و در یک مجموعه مرجع قرار دهد ، و خدای علیم بینهایت واقعیات را به علم شهودی میداند.

> این قضیه را میتوان همچنین اینگونه بیان کرد. برای اینکه X وجود داشته باشد باید Y دانسته شود. اما یکی از چیزهایی که موجود X باید بداند این است که او یک موجود علیم است، و مشکل از اینجا آغاز میشود. X برای اینکه بداند علیم است باید بداند که هیچ واقعیتی ای دانستهای غیر از آنچه او میداند وجود ندارد. بنابر این او باید چیزی را علاوه بر Y بداند. او باید عبارت وجودی سلبی (4) (Negative existential statement) "هیچ واقعیت نادانستهای برای من وجود ندارد" را بداند. حال بیایید دانستن این عبارت را Z بنامیم، حال سوال این است، آیا دانستن Z ممکن است؟

اولا در نوشتار سابق رسوب زدایی از مفهوم وجود کردم پس این جمله : (باید بداند که هیچ واقعیتی ای دانستهای غیر از آنچه او میداند وجود ندارد) اگر به معنای وجود وصفی است ناقص است و اگر به معنای وجود اشاری است مقابل ندارد تا بگوییم وجود ندارد یعنی واقعیات گاهی حقیقتی است ثابت و گاهی حقیقتی است موجود و گاهی حقیقتی است معدوم ، و دار حقائق مکشوف علیم است ولو معدوم باشد به عدم وصفی ولی موجود است به وجود اشاری ، که توضیح آن در پست دوم و چهارم گذشت.

ثانیا علیم آن است که بینهایت واقعیت را شهود میکند و بیان شد که این بینهایت در یک مجموعه نمیتواند قرار بگیرد پس اساسا فرض وجود داشتن واقعیتی دیگر که مجهول باشد معنی ندارد ، چون این بینهایت همه را در خود جای داده است ، مثلا شما مجموعه بینهایت اعداد طبیعی را به کسی معرفی کنید و سپس از او سؤال کنید (عبارت وجودی سلبی) : از کجا میدانی که عددی طبیعی که در شمارش به کار میرود غیر از آنچه تو در این مجموعه قرار دادی نیست؟! آیا از این سؤال شما نمیخندد؟؟ میگویید چون در موضوع شمارش من بینهایت عدد را آوردم فرض وجود غیر آن معنی ندارد.

> حال ما حقیقت را راجع به برخی از عبارات وجودی سلبی میدانیم. مثلاً من میدانم که در این اتاق اکنون هیچ فیلی وجود ندارد. اما ما میدانیم که یک عبارت وجودی سلبی محدود به موقعیتهایی دارد که واقعیتهای آنها محدود است (5). اما Z کاملاً عبارتی از جنس دیگر است. Z ادعایی را مطرح میکند که کاملاً غیر قابل مشخص کردن از لحاظ زمانی و فضایی است. بنابر این دانستن Z مانند دانستن این است که بدانیم هیچ اَلقَنطُورِی (6) در هیچ زمانی در هیچ کجا وجود نداشته است.

نزد خداباوران واضح است که خدا محیط بر تمام مکانها و تمام زمانها است و بلکه به معنای خاص، بینهایت است که به معنای فرابعدی و رهایی است که برای توضیح آن به نوشتار قبلی مراجعه

کنید.

و جواب از بقیه فقرات به همین مطالب واضح میشود.

بازبینی #1
ایجاد شده 4 مه 2025 16:31:28 توسط ... .
به روزرسانی شده 5 مه 2025 15:41:40 توسط ... .